رژیم صهیونیستی با تحمیل کوچاندن مردم غزه به خارج از فلسطین مرتکب جنایت جنگی شده است

نعل به نعل فاشیسم

سیدمهدی طالبی
خبرنگار گروه جهان‌شهر

بر کسی پوشیده نیست که رژیم صهیونیستی به دنبال اخراج فلسطینیان و انتقال آنها به کشورهای دیگر به‌ویژه شبه‌جزیره سینا است. در اواخر اکتبر سندی از وزارتخانه‌های رژیم منتشر شد که در آن اخراج فلسطینی‌های غزه به خاک مصر به وضوح مشخص شده بود. نتانیاهو به سرعت محتوای آن را کم‌اهمیت جلوه داد. چند هفته پیش هنگامی که اعضای جامعه شهرک‌نشینان اسرائیل در اورشلیم برای کنفرانسی که خواستار اسکان مجدد در غزه بود گرد هم آمدند، این یک رویداد سیاسی حاشیه‌ای نبود. این کنفرانس که توسط نهالا، یک سازمان رادیکال طرفدار شهرک‌نشینان سازماندهی شد، با حضور ۱۲ وزیر کابینه و حداقل ۱۵ عضو کنست به‌عنوان سخنران برگزار شد و همگی برنامه‌های خود را برای شهرک‌سازی در غزه با تشویق شدید اعلام کردند. در آن کنفرانس ایتامار بن گویر، وزیر امنیت ملی درباره بیش از ۲ میلیون فلسطینی در غزه گفت: «ما باید مهاجرت داوطلبانه را تشویق کنیم.» وی اعلام کرد که «تنها راه‌حل انسانی غزه، اخراج دسته جمعی ساکنان آن است.» در میان دیگر مقامات دولت اسرائیل که صحبت کردند، شلومو کرهی، وزیر ارتباطات و یکی از اعضای حزب لیکود به رهبری بنیامین نتانیاهو بود. او به جمعیت گفت: ««داوطلبانه» گاهی اوقات حالتی است که شما [به کسی] تحمیل می‌کنید تا زمانی که او به این کار رضایت دهد.» حمله به رفح و اجبار بیش از یک میلیون آواره فلسطینی در رفح به تخلیه مجدد بدون در نظر گرفتن مکانی امن برای رفتن، در همین چهارچوب قابل ارزیابی است. بر پایه قوانین بین‌المللی بشردوستانه جابه‌جایی اجباری غیرنظامیان ممنوع است و این موضوع در قالب جنایت جنگی قابل پیگیری است اما در میان سکوت جامعه جهانی، رژیم صهیونیستی همچنان به جنایت‌هایش در غزه ادامه می‌دهد.

بازه زمانی و نسبت جمعیتی

هیچ تردیدی وجود ندارد که هدف نهایی صهیونیست‌ها اخراج کامل فلسطینی‌ها است. با این وجود درباره بازه زمانی این اخراج، دفعی بودن یا تدریجی بودن آن اختلافاتی وجود دارد.

۱. اخراج ناگهانی

به نظر می‌رسد صهیونیست‌ها جنگ کنونی را یک فرصت برای عملی‌سازی اخراج دفعی و ناگهانی تمام ساکنان غزه می‌دانند اما علی‌رغم این نگاه، امکان اجرای آن با وجود تخریب گسترده با تردید روبه‌روست. به زعم تل‌آویو اخراج همه ساکنان غزه می‌تواند شرایط را برای سرایت آن به اخراج ساکنان فلسطینی کرانه باختری و سرزمین ۱۹۴۸ فراهم آورد و در مدت کوتاهی سرزمین فلسطین به شکل انحصاری تنها در کنترل صهیونیست‌ها قرار گیرد.

۲. اخراج تدریجی

در اخراج تدریجی صهیونیست‌ها مراحلی را به شکل گام به گام طی می‌کنند. در این طرح، تنها بخشی از جمعیت نوار غزه با دلایل به ظاهر مشروع از این منطقه اخراج می‌شوند. این بهانه، حمایت از مقاومت است. بر این اساس بخشی از جمعیت غزه که از تفکرات مقاومتی حمایت می‌کنند، با یک بررسی و پالایش سطحی مشخص شده و از غزه اخراج می‌شوند. این اتفاق می‌تواند روند اخراج فلسطینی‌ها که برای چندین دهه متوقف شده بود را مجددا آغاز کند.

نحوه اسکان

اهداف غرب و امکان‌های موجود تعیین‌کننده نحوه اسکان فلسطینی‌ها در خارج از فلسطین اشغالی است.

۱. پراکنده

در این مدل ساکنان غزه به شکل آواره در صحرای سینای متعلق به مصر و آوارگان کرانه باختری و سرزمین ۱۹۴۸ در اردن ساکن می‌شوند. احتمال دارد بخشی از جمعیت در مجاورت خاک اردن به استان انبار عراق منتقل شوند. با این حال امکان اسکان پراکنده‌تر ساکنان فلسطین و آواره‌سازی آنها در مناطق وسیع‌تری از جهان اسلام نیز وجود دارد.

۲. مجتمع

احتمال تجمع دادن فلسطینی‌ها در اردن و تبدیل این کشور به کشور فلسطینی یا کشور مشترک اردن-فلسطین وجود دارد. زیرساخت‌های نرم‌افزاری این سناریو نیز فراهم هستند چه اینکه هم‌اکنون دوسوم جمعیت اردن فلسطینی‌تبار بوده و ولیعهد اردن نیز مادری فلسطینی دارد و می‌تواند در آینده شاه مشترک دو ملت شود.

جهت‌گیری اخراج

کماکان مشخص نیست طرح‌های غرب برای اخراج ساکنان فلسطین معطوف به کدام هدف است. پیگیری هر روش مزایا و محدودیت‌های خود را دارد.

۱. پایان ملت فلسطین

آواره‌سازی ملت فلسطین در کشورهای اسلامی و حتی کشیدن موج آوارگان به دیگر مناطق جهان می‌تواند هدف غرب و صهیونیست‌ها برای اتمام موجودیت ملت فلسطین باشد. شاید این طرح بیشتر از همه مورد حمایت صهیونیست‌ها باشد که نگرانند کشور فلسطینی در هرکجا تشکیل شود به سمت برنامه‌ریزی برای بازگشت به سرزمین اجدادی خود بازگردد. درحال حاضر این هدف تا حدی محقق شده است و میلیون‌ها فلسطینی به صورت آواره در جهان اسلام حضور دارند. بخشی از فلسطینی‌تباران نیز به خارج از جهان اسلام و به‌طور خاص آمریکای لاتین رفته‌اند. این طرح با اسکان پراکنده پیگیری خواهد شد.

۲. تداوم ملت فلسطین

تشکیل کشور فلسطینی در بخشی از جهان اسلام، مناطقی از آفریقا یا حتی ایجاد جزیره مصنوعی برای آنها بیشتر از همه مدنظر طراحان غربی قرار دارد. آنچه به‌عنوان هدف در این طرح پیگیری می‌شود، تبدیل فلسطینی‌ها به ملتی بدون کشور و سرزمین همانند یهودیان است تا این پدیده عادی‌تر به نظر برسد. این اقدام برای توجیه اسکان صهیونیسم در فلسطین اشغالی برنامه‌ریزی شده است. از سوی دیگر با تاسیس کشور فلسطین در بخشی از خاک کشوری دیگر، فلسطینی‌ها خود به اشغالگر سرزمین دیگران و به‌ویژه بخشی از جهان اسلام و عرب تبدیل می‌شوند. این‌گونه آنها فلسطینی‌ها را اشغالگر دیده و نگاه‌شان از صهیونیست‌ها منحرف می‌شود.

مسیرهای پیگیری

رژیم سیاست اخراج را از چند مسیر دنبال می‌کند که در ادامه آمده است.

۱. جنایات گسترده

با تخریب زیرساخت‌ها، محاصره و کشتار مردم، ساکنان اصلی فلسطین در وضعیت دشواری قرار گرفته و حاضر به خروج از سرزمین خود می‌شود و همزمان در فضای عاطفی ایجاد شده، کشورهای دیگر ازجمله مصر تحت فشار، مجبور به پذیرش ساکنان غزه می‌شوند.

۲. توطئه

غرب پیش از این توطئه‌هایی بزرگ برای ایجاد کشور فلسطین و تکمیل کامل خاک اصلی فلسطین به اجرا درآورده است. یکی از اهداف توطئه علیه سوریه از سال ۲۰۱۱، اشغال جنوب سوریه و حتی سرایت اشغالگری به غرب عراق بود تا این مناطق به همراه اردن به سرزمینی برای تشکیل کشور فلسطین تبدیل شوند.

۳. لابی

واشنگتن و تل‌آویو قصد دارند با لابی‌گری در کشورهای غربی حمایت سران عالی‌رتبه آنها را برای حمایت صریح و تمام‌عیار برای طرح اخراج به دست آورند. چندی پیش شبکه ۱۲ تلویزیون رژیم افشا کرد تونی بلر، نخست‌وزیر سابق انگلیس سرپرستی تیمی را برعهده خواهد گرفت که وظیفه آن متقاعد کردن کشورهای اروپایی برای پذیرش پناهجویان از غزه خواهد بود. صهیونیست‌ها برای فعال کردن مقامات اروپایی در کنار لابی‌گری، حربه دیگری نیز به کار گرفته‌اند. آنها در لابی خود قصد دارند برای انتقال فلسطینی‌ها به اروپا تلاش کنند که اقدامی فریبکارانه برای فعال کردن مقامات اروپایی در طرح‌های انتقال و اسکان فلسطینی‌ها در دیگر نقاط جهان است.

۴. تشدید تنگنای معیشتی

استفاده از جنایت برای ایجاد فشار مستقیم به جمعیت فلسطینی در همه جا و همه زمان‌ها امکان‌پذیر نیست. از این رو حتی در غزه که هم‌اکنون امکان جنایت فراهم است، صهیونیست‌ها قصد دارند با فشرده‌سازی جمعیتی در نواری باریک در کنار ساحل و ایجاد شهرک با چادر، فشارهای معیشتی را به اندازه‌ای برسانند تا آنها ناچار از خروج شوند. ماه قبل «بزالل اسموتریچ» وزیر امور مالی کابینه نتانیاهو در مصاحبه با رادیو ارتش اعلام کرده بود ساکنان غزه در فقر و تنگنا زندگی می‌کنند و به همین دلیل باید آنها را برای مهاجرت و ترک این منطقه ترغیب کرد.

اهداف اخراج

۱. راهبردی و بلندمدت

بدون اخراج فلسطینی‌ها، صهیونیست‌ها در سرزمین‌های اشغالی قابل تثبیت نبوده و همواره با ناآرامی‌هایی بزرگ روبه‌رو خواهند بود. در این صورت، رژیم درگیر داخل سرزمین فلسطین بوده و نمی‌تواند به‌طور موثری وظایف محوله‌اش در غرب آسیا و شمال آفریقا برای جلوگیری از خیزش کشورهای مسلمان را به خوبی انجام دهد.

۲. تاکتیکی و کوتاه‌مدت

اگر صهیونیست‌ها قادر به اخراج همه یا حتی بخشی از جمعیت غزه شوند، آنگاه می‌توانند شکست سنگین خود در ۷ اکتبر را تا حدی جبران کنند.

آیا «اخراج» امکان‌پذیر است؟

صهیونیست‌ها در همان ابتدای تاسیس رژیم صدها هزار فلسطینی را آواره کردند. هرچند بخشی از آنها در سرزمین‌های ۱۹۶۷ ساکن شدند اما برخی دیگر راهی اردن، سوریه و لبنان شدند. از این رو پیگیری سیاست اخراج امکان‌پذیر بوده و در سطح نسبی موثر واقع شده است. امروزه ۷ میلیون فلسطینی در داخل فلسطین و ۷ میلیون دیگر در کشورهای پیرامونی آن قرار دارند. این درحالی است که تعداد صهیونیست‌ها به ۷ میلیون نفر می‌رسد. اگر ۷ میلیون فلسطینی حاضر در کشورهای پیرامونی فلسطین اشغالی اخراج نشده بودند، امکان اسکان ۷ میلیون صهیونیست وجود نداشت. با این وجود ملت فلسطین با مقاومت در برابر سیاست اخراج، تلاش صهیونیست‌ها برای تکمیل اشغالگری را ناکام گذاشته‌اند. صهیونیست‌ها علی‌رغم به کارگیری خشونت تمام‌عیار نتوانستند در ابتدای تاسیس رژیم تمام جمعیت فلسطینی را از سرزمین ۱۹۴۸ اخراج کنند. آنها امروزه اکثریت جمعیت را در شمال فلسطین تشکیل داده و سهم قابل توجهی در جنوب و حتی منطقه مرکزی در مجاورت تل‌آویو دارند. در جریان جنگ کنونی ساکنان غزه مقاومت مناسبی از خود نشان داده‌اند و با وجود محاصره و جنگ، حاضر به ترک این منطقه نیستند. مقاومت لبنان نیز اعلام کرده تشدید حملات را با تشدید حملات، جابه‌جایی جمعیت غزه را با جابه‌جایی جمعیت غزه و اخراج جمعیت این منطقه را با اخراج شهرک‌نشینان پاسخ می‌دهد. از این رو با گام برداشتن رژیم در مسیر اخراج ساکنان غزه، مقاومت لبنان بخش بزرگ‌تری از صهیونیست‌ها را از مناطق شمالی فلسطین اشغالی به سمت نواحی جنوبی خواهد راند. از آنجایی که استقرار کامل صهیونیست‌ها در سرزمین فلسطین باعث نهایی شدن مساله قدس و افزایش اشغالگری و تهاجم رژیم در سطح منطقه‌ای خواهد شد، محور مقاومت حاضر است برای جلوگیری از وقوع چنین پدیده‌ای وارد جنگ شود. دبیرکل مقاومت لبنان در سخنرانی هفته گذشته خود تاکید کرده بود حاضر است برای حمایت از غزه تنش‌ها را تشدید کرده و آن را به جنگ تبدیل کند. این موضع‌گیری نشان می‌دهد گروه‌های مقاومت این ارزیابی را دارند که صهیونیست‌ها پس از نهایی کردن امور در محیط فلسطین به شکلی پرشدت وارد سیاست‌های تهاجمی در محیط پیرامونی خود می‌شوند.

آیا دادگاه عالی آمریکا می‌تواند ماشین جنگی دونالد ترامپ را از انتخابات ۲۰۲۴ دور کند

نجات دموکراسی آمریکا با حکم دادگاه؟

میراحمدرضا مشرف
پژوهشگر مسائل بین الملل

سه دهه قبل وقتی فرانسیس فوکویاما نظریه «پایان تاریخ» را ارائه داد و نظام لیبرال دموکراسی را به عنوان جریان غالب و نظام سیاسی برتری که هیچ بدیل بهتری برای آن وجود ندارد، مورد توصیف قرار داد؛ بنابر شرایط موجود آن زمان که با فروپاشی شوروی و اضمحلال اندیشه‌های مارکسیستی مقارن شده بود، بسیاری از این اندیشه و نظریه سیاسی استقبال کرده و نسخه نظام لیبرال دموکراسی را برای همه مردم در اقصی نقاط دنیا قابل تجویز دانستند. اما به نظر می‌رسید که پیروزی در برابر یک رقیب ایدئولوژیک سنتی و بی‌بدیل شدن نظام لیبرال دموکراسی موجب این نگاه ایده‌آلیستی به آن و نادیده گرفتن ضعف‌ها و کاستی‌های بنیادین آن شده بود. در آن هنگام گویا کسی به خاطر نمی‌آورد که نازیسم و فاشیسم از دل و درون‌مایه نظام‌های دموکراسی سر بر آورده و جهان را به سوی جنگ‌ها و رویدادهای تکان‌دهنده قرن بیستم سوق داده بودند. در این شرایط به نظر می‌رسد ظهور و قدرت‌یابی فردی مانند ترامپ در ایالات‌متحده به عنوان مهد لیبرال دموکراسی جهان، یک بار دیگر نواقص و کاستی‌های لیبرال دموکراسی را به رخ همگان کشید. وقتی ترامپ پس از ناکامی در دومین دوره ریاست جمهوری دست به یاغی‌گری زد و همراه با طرفدارانش وقایع ۶ ژانویه را رقم زدند و به کنگره حمله کردند، بسیاری مهار ترامپ و عبور آمریکا از این بحران را نشانه توانمندی و قابلیت‌های دموکراسی آمریکایی در برابر معضلات و چالش‌ها ارزیابی کردند. اما اکنون بازگشت ترامپ به صحنه سیاسی آمریکا و نامزدی مجدد او برای انتخابات ریاست جمهوری، یک بار دیگر ضعف نظام لیبرال دموکراسی و ناتوانی آن در برابر رشد پوپولیسم و تحقق شرایط پدیده‌هایی چون فاشیسم و نازیسم را به رخ کشید. دقیقا به همین دلیل است که دادگاه «صلاحیت ترامپ» برای نامزدی انتخابات نه‌تنها برای مردم و نظام سیاسی آمریکا، بلکه برای اعتبار و بقای نظام لیبرال دموکراسی در سراسر جهان بسیار با اهمیت به نظر می‌رسد. در همین راستا «پراتاب بانو مهتا» یکی از تحلیلگران برجسته هندی در مقاله‌ای در روزنامه معتبر ایندین اکسپرس هند به بررسی جوانب مختلف دادگاه ردصلاحیت ترامپ و تنگنای شدید کنونی که دموکراسی آمریکا گرفتار آن شده است، می‌پردازد.

پرونده ردصلاحیت ترامپ در دادگاه عالی آمریکا

دادگاه عالی ایالات متحده در حال رسیدگی به پرونده‌ای است که احتمالا یکی از مهم‌ترین پرونده‌های قضایی در تاریخ دموکراسی خواهد بود. این مورد سوال ساده‌ای را در بر می‌گیرد: «آیا می‌توان دونالد ترامپ را از نامزدی مجدد برای ریاست جمهوری ایالات متحده ردصلاحیت کرد؟»

در قلب این پرونده تفسیر بخش سوم از اصلاحیه ۱۴ قانون اساسی آمریکا قرار دارد؛ بر این اساس که هر فردی را که برای حمایت از قانون اساسی آمریکا سوگند یاد کرده و پس از آن در وقوع شورشی مداخله داشته است، می‌توان از کسب هرگونه سمتی در مناصب ایالتی و یا فدرال سلب صلاحیت کرد. تفسیر این ماده یک منطقه خاکستری جذاب در قانون اساسی ایالات متحده محسوب می‌شود که حقوقدانان قانون اساسی را نیز غالبا در امتداد خطوط حزبی دچار تقسیم‌بندی می‌کند. اخیرا یک دادگاه فدرال حکمی صادر کرد مبنی بر این که ترامپ نمی‌تواند به واسطه اقداماتش در جایگاه یک رئیس جمهور، تحت مصونیت کامل قرار داشته باشد. اعطای چنین مصونیت کلی به معنای در نظر گرفتن رئیس جمهور در جایگاهی بالاتر از قانون خواهد بود؛ درواقع همان چیزی که جوهره تعریف از استبداد را شکل می‌دهد.

مهم‌ترین مباحث موجود در این پرونده

دادگاه عالی مجبور به صدور حکم در مورد تعدادی از مباحث خواهد بود که هر یک از آنها می‌تواند یک سابقه و رویه قضایی سنگین ایجاد کند. نخستین مورد ارائه تفسیری از بخش سوم اصلاحیه (متمم) ۱۴ قانون اساسی است. هدف و نیت این اصلاحیه چه بوده است؟ آیا نقش آن به طور عمده به پیامدهای جنگ داخلی محدود می‌شود؟ و یا در قالب فنی‌تر و برمبنای مقصود این ماده قانونی، آیا رئیس جمهور نیز در زیر مجموعه این مناصب قرار می‌گیرد؟ صدور حکمی مبنی بر این که ریاست جمهوری یک منصب دولتی [یا مامور دولت] منظور نظر این ماده، محسوب نمی‌شود درواقع این نتیجه را در پی خواهد داشت که رئیس جمهور می‌تواند در چیزی همانند شورش مشارکت کند و در عین حال همچنان معاف از تعقیب قضایی باشد.

بحث دوم این است که آیا شورش ۶ ژانویه، حقیقتا یک شورش به شمار می‌آید یا می‌توان آن را چیز دیگری دانست؟ آیا یک آستانه عینی برای آنچه شورش خوانده می‌کشود، وجود دارد؟ یا اینکه استفاده‌های معنایی از این اصطلاح بر اساس تعلقات حزبی انجام می‌گیرد؟ و در نهایت بحث بر سر این است که اگر این رخداد در حقیقت یک شورش بوده، ترامپ در آن چه نقشی ایفا کرده است؟ دادگاه باید از یکی از این مباحث در طرح استدلال به منظور رد حکم عدم صلاحیت ترامپ استفاده کند.

جدالی بر سر آینده دموکراسی در آمریکا

اما آنچه این پرونده را تا بدین حد هیجان‌برانگیز می‌کند، فقط مشاجره بر سر تفسیر قانون و حقایق نیست. این مورد از آینده دموکراسی در ایالات متحده، آن هم از جهات مختلف صحبت به میان می‌آورد. مورد اول یک بحث مفهومی است. هواداران ترامپ و البته نه فقط هواداران وی، از این ایده که یک رهبر محبوب به‌وسیله یک دادگاه ردصلاحیت شود، احساس ناراحتی می‌کنند. او باید در انتخابات مغلوب شود. هر اقدامی برای ردصلاحیت قانونی، غصب یک روند دموکراتیک توسط وکلا و قضات خواهد بود. حتی اگر او استحقاق ردصلاحیت را داشته باشد، با این کار از اعمالش مشروعیت‌زدایی نخواهد شد. این کار فاقد اعتبار دموکراتیک خواهد بود. اما برای کسانی که فکر می‌کنند درصورت وجود مدارک محکمه‌پسند، ترامپ باید ردصلاحیت شود، مساله مهم این است که هیچ رهبری فراتر از قانون دیده نشود. این نیز جوهره دموکراسی است. علاوه بر این ایده‌ای که ردصلاحیت ترامپ- اگر واقعا او در شورش درگیر باشد- را صد دموکراتیک می‌داند، تا حدی عجیب و غریب به نظر می‌رسد. در هر حال اتهام ترامپ این است که از تبعیت نسبت به نتیجه انتخابات خودداری کرده و در نتیجه دموکراسی را زیر پا گذاشته است.

اما بحث فقط در رابطه با تفسیر حقوقی و یا چگونگی تفسیر گذشته نیست، بلکه نشانه نگرانی نسبت به آینده است. برای آنها که فکر می‌کنند ردصلاحیت ترامپ صحیح است، عمل ردصلاحیت تنبیهی برای وی به خاطر دموکراسی است. اگر او یک بار دیگر بر سر کار آید، دموکراسی آمریکایی را زیر و رو خواهد کرد؛ کما این که پیشاپیش مخالفانش را به تبعید دسته جمعی و انتقام تهدید کرده است. اما از منظر حامیان رئیس جمهور سابق، درواقع این ردصلاحیت یک نوع انتقام‌گیری محسوب می‌شود.

دیوان عالی آمریکا و ترس‌های نهفته

در پس پرده تمام این بحث‌ها دو ترس پنهان وجود دارد. اول این که هر نتیجه‌ای که از این روند قانونی حاصل می‌شود، نه تنها باید عادلانه باشد، بلکه باید عادلانه نیز به نظر برسد. با این همه به طور فزاینده‌ای برای قانون دشوار است که امتیاز بی‌طرفی را حفظ کند. ترامپ مدعی است تمامی دادرسی‌ها علیه وی جناحی و با انگیزه [سیاسی] بوده و قضات تاکنون سیاسی و حزبی عمل کرده‌اند. دیوان عالی ایالات متحده طی سال‌های اخیر از نظر ایدئولوژیکی عمیقا دچار اختلاف شده است. یک مسیر که از طریق آن ممکن است حکمی از امتیاز بی‌طرفی بهره‌مند شود، این خواهد بود که تصمیمی متفق‌القول گرفته شود. این تضمین مشروعیت محسوب نمی‌شود اما احتمال دارد راهی طولانی به سوی آن باشد. در یک رخداد غیرمحتمل که طی آن دادگاه ترامپ را ردصلاحیت کند، تنها راه نجات این خواهد بود که حداقل دو قاضی منصوب شده از سوی جمهوریخواهان با ردصلاحیت او همراهی کنند. اما یک رای مستقیم حزبی بحران مشروعیت دیوان عالی را عمیق‌تر از قبل خواهد کرد.

در عین حال برای دیوان عالی ترس عمیق‌تری هم وجود دارد که این مورد را وهم برانگیز می‌کند؛ ترس از خشونت. یک احساس ترس ملموسی وجود دارد که ردصلاحیت ترامپ به طور بالقوه منجر به خشونت خواهد شد. چه این مساله رخ دهد چه نه‌دهد، در حال حاضر این واقعیت که دادرسی زیر سایه چنین ترسی برگزار می‌شود، زمینه خدشه‌دار شدن حکم احتمالی را فراهم خواهد کرد. پیش‌بینی پتانسیل خشونت به همان اندازه سخت است. ترامپ محبوبیت دارد. او کاملا مالک حزب جمهوری‌خواه است و ردصلاحیتش به عنوان عملی در جهت سلب حق رای میلیون‌ها رای‌دهنده تلقی خواهد شد. از سوی دیگر ترامپ تاکنون اجتماعات خشونت‌بار را بسیج نکرده است. اما آیا این رویکرد با صدور یک تصمیم قانونی تغییر خواهد کرد؟ آیا حزب جمهوری‌خواه از این موضوع به عنوان بهانه‌ای برای برای خلاصی از وی استفاده خواهد کرد؟ یا این که آنها از واکنش بدتری که در نتیجه عدم ایستادن در کنار وی در انتظارشان خواهد بود، بیمناک هستند؟ تصمیم‌گیری سختی است. سناریوی بالقوه دیگری نیز وجود دارد که در آن مقامات ایالت‌های جمهوری‌خواه به سادگی از احترام گذاشتن به تصمیم دادگاه عالی امتناع کنند و در برابر دموکرات‌ها که تحت این شرایط متهم به سرقت انتخابات خواهند شد، واکنشی قوی به وقوع بپیوندد. در هر صورت ناامیدی بالقوه تعداد زیادی از رای‌دهندگان نسبت به فرآیند سیاسی تقریبا قطعی به نظر می‌رسد.

تقابل نهایی قانون و دموکراسی

دموکراسی آمریکایی در تنگنای سختی گرفتار آمده است. یک ردصلاحیت قانونی اگر با اکثریت محدود اتفاق بیفتد، از مشروعیت عمومی کافی برخوردار نبوده و جمهوری‌خواهان را آزرده خواهد کرد. اگر ترامپ از صلاحیت خارج نشده و تقسیم آرای دیوان جناحی باشد، به عنوان غلبه دیدگاه مصونیت رئیس جمهور تلقی خواهد شد. این موضوع را هم نباید نادیده گرفت که پیروزی ترامپ چه معنایی می‌تواند برای آینده دموکراسی آمریکا داشته باشد. حرکت در جنگل انبوه به ظرافت‌های فوق‌العاده قانونی، فصاحتی متقاعدکننده و اجماع در دیوان عالی نیاز دارد. اما شواهدی در دست نیست که ما را نسبت به قابلیت دادگاه برای عبور از این موقعیت متقاعد کند. نکته اخلاقی داستان در اینجا شکل می‌گیرد؛ وقتی یک کشور برای نجات دموکراسی به دادگاه نیاز دارد، دادگاه به هر شکلی که حکم کند، ممکن است به از دست رفتن دموکراسی منتهی شود.